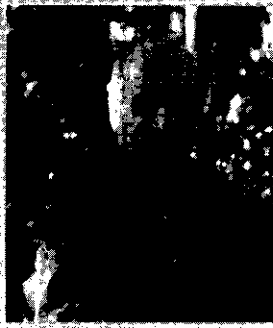


فرهنگ و بازیافت نوین هویت تاریخی

دکتر ناصر تکمیل همایون
استاد جامعه‌شناسی و تاریخ معاصر ایران



درآمد

از آن هنگام که ارزش‌های فرهنگی مغرب زمین در پی جنبش‌های رهایی‌بخش و انقلاب‌های ملی ساکنان آسیا و آفریقا و فرآیند سیاسی و فرهنگی اثربخش آن در جهان، بخش عمده‌ای از اعتبار و مقبولیت پیشین خود را از دست داد. مردمان بسیاری از مشرق زمین و آسیا بناچارسته، جرات و توان اندیشیدن آزاد و بیش و کم مستقل را به دست آوردند و از آن پس فزون بر آشنایی با خود و گذشته‌های تاریخی، حماسه‌ی بازگشت به خود و بازیافت آرمان‌های خودی آغاز شد و امپریالیسم مسلط فرهنگی به نوعی در سرانجام سقوط فرار گرفت و با فروریختن نظام نوتالیاریستی شوروی سابق، بخش دیگری از جامعه‌های آسیایی رهایی یافتند و به گونه‌ی دیگری جهان از امپریالیسم اندیشه و هیبت تاریخی گمان‌پرورانه‌ی آن، نهی گردید.

بدین‌سان در روند تاریخ ساخته‌ی دهه‌های اخیر، و در تقابل با هرم قنوت جهانی (اقتصادی و نظامی و فرهنگی) که بی‌تردید در برابر اراده‌ی مردم آزاد و بی‌کارگر جهان، آن‌سان که گمان می‌رفت شکست‌ناپذیر هم نبوده، بشریت امروز در آستانه‌ی تحولی فرار گرفت که «بازیافت فرهنگی» و «هویت‌یابی» و «هویت‌پذیری» مفهوم علمی و آینده‌ساز یافتند و نظر بسیاری از اندیشه‌گران اجتماعی و فرهنگی جهان به این امر جلب گردید، اما بازشناسی فرهنگی جامعه‌ها و بازگشت به خود و هویت تاریخی و «خودشدن» در مسیر خلاقیت‌های نو به دنبال اندیشه و ابتکار و عمل برای مردم آزاد شده و به گونه‌ی «مستقل» در جهان، زمانی کارایی لازم را به دست می‌آورد که:

۱- مفهوم فرهنگ و فلسفه «خودشدن» روشن گردد.

۲- واقعیت گسست فرهنگی آشکار شود.

راه و روش علمی و ابزار و وسایل عملی حرکت جدید فرهنگی به شناخت درآید.

بازیافت فرهنگی در کیفیت اجتماعی خود امری است بر دوام و این استمرار در رسیدن به خود پایان نمی‌پذیرد و با بودن با خود به شکوفایی لازم نمی‌رسد.

بازیافت فرهنگی رسیدن به خود و بودن با خود و پویایی و تکامل در خود است که بی‌تردید برخوردار از فرهنگ‌های جهانی را در بردارد، و به تحقیق کوچکترین سستی و سکون در این فرا شده، ساختارهای نظام‌دار فرهنگی را به ناتوانی و تلاشی و دور ماندن از هویت می‌کشاند و چه بسا در پی آن گسست و خطایی ناپه‌نجا دیگری پدید آید.

۱- مفهوم فرهنگ و فلسفه‌ی «خودشدن»

آن‌سان که اشاره شده، در آغاز پیدایش حیات، انسان نیز همانند دیگر جانداران مظهر طبیعت و اوضاع جغرافیایی منطقه‌ی خود در جنگل‌ها، دشت‌ها و سواحل رودخانه‌ها و دریاها بوده است اما پس از پایان عصر کوچ‌نشینی و تحرک در هر جا و به هر نوع به شرط وجود رفاه و آسایش و امنیت سکونت کرده است و در تداوم نظام تاریخی سکن‌گزینی به مرور تجلی نوینی از تسلط بر طبیعت آغاز شد و بر پایه‌ی نیازهای اجتماعی و اقتصادی کاربرد «خردخداداد» و «دست‌های خلاق» اندک اندک شکوفه‌های نخستین درخت پر بار فرهنگ در تعارض با محیط و جامعه رویداد و بارور گردید و به تدریج تمدن انسان آغاز شد.

از این رو، فرهنگ از یک سو در پیوند با جامعه و ترکیب‌بندی تاریخی آن و از سوی دیگر، اقلیم و جغرافیا شکل گرفته است و فزون بر آن به گونه‌ی یک مجموعه در برخورد با مجموعه‌های دیگر بالنده شده و در این تعارض‌ها و تقابل‌ها، هم آهنگ با جامعه «هویت» پیدا کرده است. در نتیجه جامعه‌ی انسانی هم فرهنگ‌ساز است و هم در پیوند با فرهنگ قوام‌پذیر و این دینامیسم به شکل نیروی محرکه‌ی تغییر و دستاورد تمامی خلاقیت‌های انسان، جامعه را در مسیر تحول و تکامل قرار داده و به آن حیات بخشیده است.

فرهنگ با پویایی خاص خود، با آن‌که مخلوق جامعه است، اما در فراگرد تاریخی خلاقیت، ساختار جامعه‌ی تام را در برمی‌گیرد و نهادی از نهادهای آن را و بدین اعتبار فرهنگ هم زیرساخت و هم

روساخت جامعه است و به راستی کم عنایتی است اگر عنصرهایی از فرهنگ برجسته جلوه داده شوند و عنصرهایی نادیده انگاشته شوند، چونانکه اصحاب مکاتب مادی و اصحاب مذاهب مثالی هر کدام بخشی از واقعیت را بیان کرده‌اند. حال آن‌که با تحلیل جامعه به طور عینی و پیدا کردن عنصرهای مادی و غیرمادی فرهنگ و قرار دادن هر یک از آن‌ها در تاریخ و تتبع درصیورورت آن‌ها و روابط تابعی و متبوعی هر عنصر با عنصر دیگر (درون جامعه‌یی و برون جامعه‌یی) این نتیجه حاصل خواهد شد که در مسیر تاریخ هر یک از عناصر در زمان‌هایی در پیوند با جریان‌های گوناگون اجتماعی به شیوه‌هایی کارساز بوده‌اند، زمانی عامل چشم‌گیر و با اهمیت و برجسته و زمانی عامل ناپیدا و کم اهمیت و چه بسا بی‌اهمیت. اما در همه احوال مجموعه عناصر با هم در حرکت بوده‌اند و «هویت» جامعه را ترسیم کرده‌اند.

جامعه در تحولات خود جلوه‌های مختلف فرهنگ را به نمایش در می‌آورد و پژوهندگان را مدد می‌رساند.

با جداسازی نمودهای فرهنگی از سرچشمه اصیل فرهنگ، به این تعریف جامع دست یابند. فرهنگ یعنی پویایی خودشدن جامعه در فراگرد زمان (=تاریخ)، عنایت بر این امر شاید لازم باشد که «خود شدن» با «خود بودن» و «خود ماندن» فرق دارد، حال آن‌که هر سه مقوله در جای خود معتبر هستند. در

«خود بودن» جامعه در تلاش برای رسیدن به «خود فرهنگی» است و در «خود ماندن» جامعه از هویت اجتماعی و تاریخی و فرهنگی خود پاسداری می‌کند، اما در حالت «خود شدن» جامعه نه تنها مرحله‌های «خود بودن»، «خود ماندن» را دارا است، بلکه حرکت به سوی آینده‌ی پربار را رویاروی خود دارد و از واپس‌گرایی و ارتجاع به دور است.

در حالت «خود شدن» جامعه از قوم‌مداری و نژادگرایی‌گریزان است و در پیوند با طبیعت و خصائل انسانی و اجتماعی ریشه‌دار گذشته، دینامیسم تکامل تاریخی را ترسیم کرده است. انسجام و ادغام و انطباق و استمرار حیاتی را در آحاد انسانی و قشرها و گروه‌ها و جماعت‌ها ایجاد کرده است و به همین دلیل فرهنگ در ارتباط با جامعه‌ی خود «ملی» است و در ارتباط با جغرافیای جامعه «میهنی» است. درخت تنومند تاریخ ساخته‌یی که از بطن جامعه‌ی نظام‌دار، یعنی «ملت» و ژرفای زمینی یعنی «میهن» سربرآورده و حیات یافته است و همزمان مقوم و حیات بخش هر یک از این دو بوده است و در هماهنگی‌ها و همسویی‌ها چنین آشکار است که گویی هر سه مقوله (=ملت، میهن، فرهنگ) نمایانگر یک واقعیت و یا «هویت» به شمار می‌روند.

۲- فرهنگ و «پاره فرهنگ»ها

جلوه‌های فرهنگی در کلیت جامعه و گستره‌ی طبیعی آن متنوع است. در هر منطقه‌ی جغرافیایی جماعت‌های گوناگون متعلق به «جامعه‌ی تام» یعنی قوم‌ها و تیره‌ها شکل خاص یافته‌اند به همان سان که یک درخت برومند دارای بال‌ها و شاخه‌های پراکنده است که هر یک شکل

و صبغه‌ی خاص دارند. اما همه‌ی آن‌ها از یک درخت روئیده و سر بر آورده‌اند. فرهنگ هم یگانه است و یکپارچه، اما در جامعه‌ی تام «پاره فرهنگ‌ها» وجود دارند. کوتاه بینانه است اگر این کثرت و تنوع، پراکندگی و تمایز و جدایی انگاشته شود. برعکس پاره فرهنگ‌های متنوع در یک وحدت اجتماعی و تاریخی موجب غنای «وحدت فرهنگی» است و باید از آن‌ها نگاهداری کرد و با ظرافت تمام در پرورش و بالنده شدن آن‌ها کوشش نشان داد.

فرهنگ ملی در عین تعلق به یک جامعه و یک سرزمین با فرهنگ‌های دیگر خاصی فرهنگ همسایگان بیگانه نیست. جوامع انسانی در شرایط همانند، فرهنگ‌های کامیاب همسان داشته‌اند. برخورد جامعه‌ها و تالاقی فرهنگ‌ها با یکدیگر از کهن‌ترین روزگار، عناصری از فرهنگ را در مبادله قرار داده است و به زبان دیگر در داد و ستد فرهنگی روزگار گذرانده‌اند. جامعه نمی‌تواند بسته باقی بماند و اگر چنین شود فرو می‌ریزد و فرهنگ آن از توانمندی و پویایی تهی می‌شود. انبوه انسانی با جامعه تفاوت دارد، حیات فرهنگی نیز به دور از برخوردهای فرهنگی جامعه ممکن نیست و از این رو، کشف قرابت فرهنگی ملت‌های جهان و حرکت به سوی نزدیکی‌های جدیدتر فرهنگی، پدید آورنده‌ی تفاهم‌های منطقه‌یی و جهانی است و اقوام و ملل سراسر زمین را در پهنه‌ی دوستی‌ها و یگانگی‌ها قرار خواهد داد.

۳- شناخت «هویت»

واژه‌ی هویت با داشتن پیوندهای تاریخی و مفهومی با فلسفه به مرور، در روانشناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ جایگاه

ویژه یافته است و در ساخت جغرافیا آمیخته با فرهنگ و گذشته‌های مدنی نوع ممتازی از هویت را پدید آورده که ملت‌های جهان در داشتن آن از یکدیگر بازشناسی می‌شوند.

هویت به معنای خزانه ارزش‌ها و مشخصه‌های اجتماعی و تاریخی، افراد جامعه را بارور از خود می‌سازد و به آنان فزون بر ویژگی انسانی و جهانی خداداد، صبغه‌ی خاص فرهنگی می‌بخشد به گونه‌یی که هر فرد خود را متعلق به خزانه‌یی از ارزش‌ها و فرهنگ‌ها و پاره‌فرهنگ‌های جامعه‌ی بزرگ بشری می‌داند.

هویت هر انسان در زمینه‌های یاد شده روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و جغرافیا و در چارچوب مستحکم آرمانی و آیین ملیت و تعلقات میهنی شکل می‌یابد و همواره در تحول و «شدن»‌های جدید از یک‌سو و آسیب‌پذیری سلطه‌های درونی و برونی نیز قرار دارد.

هویت واژه‌یی است فلسفی و در فلسفه عبارت است از عینیت و تشخیص یک شیئی یا یک شخص و در علوم انسانی جدید چگونگی فرهنگ و جامعه است که متفکران مسلمان زیر عنوان «حمل شیئی بر نفس» از آن یاد کرده‌اند.

در زبان‌های اروپایی IDENTITE (فرانسسه) یا IDENTITY (انگلیسی) که هر دو از واژه‌ی لاتینی IDENTITAS اشتقاق یافته‌اند، بیش و کم همان معنی را دارند. واژه‌ی مزبور اگر در برابر «تحقق» شیئی مورد نظر قرار گیرد، به حقیقت و ذات تبدیل می‌شود زیرا هویت به مفهوم «تشخص» نمی‌تواند به طور دقیق معنای تحقق را برساند و اگر متعلق به یک امر

کلی (در برابر امر جزئی) باشد همانند انسان در برابر زید) در آن صورت به ماهیت تبدیل می‌شود و بدین اعتبار از نظر فقه‌اللغه Philologique، هویت، حقیقت، ماهیت با همه‌ی قرابت‌ها هر یک معنای خاص خود را دارند.

در پژوهش‌های علمی درباره‌ی هویت، اعتقاد بر آن است که این واژه در آغاز دارای صبغه‌ی فلسفی بوده و به مرور به یکدیگر رشته‌های علوم راه یافته است.

در فلسفه «هویت» به لحاظ عددی، شخصی، کیفی یا نوعی مورد توجه قرار دارد، اما زمانی که از «مبدأ الهویه = PRINCIPE DIDENTITE» (فرانسسه) یا «LAW OF IDENTITY» (انگلیسی) سخن به میان می‌آید، همان اصل شناخته شده «این همانی» است که می‌نماید، یعنی «هر چیزی همان است» و تمام احکام تحلیلی و فلسفی بر آن استوار بوده و به قول فردریک شلینگ^۳ وحدت طبیعت و فکر است

و به زبان دیگر بحث فلسفی هویت که در مقوله‌ی شناسایی و معرفت (اپیستمولوژی)^۴ جای خاص دارد، و دارای اصل‌های زیر است:

۱- یک شیئی همان است که هست.
۲- یک شیئی نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد.

۳- دو شیئی مساوی با یک شیئی دیگر، با هم مساوی هستند.

ناگفته نماند که ابن‌سینا حکیم بلند منزلت ایرانی، اصل این همانی را اتحاد در وضع دو شیئی «دانسته که البته وحدت یا اتحادی که شیخ‌الرئیس بیان کرده دارای چند وجه بدین شرح است. اتحاد در کیف (مشابهت) اتحاد در کم (مساوات)، اتحاد در جنس (مجانست)، اتحاد در نوع

(مشاکلت) اتحاد در وضع اجزاء (موازات)، اتحاد در اطراف (مطابقت)، و بدیهی است جوهر این همانی ثابت و اعراض آن متغیر است. (سجادی، ۱۳، ص ۲۸-۶۳۱)

بدین‌سان هویت در فلسفه به ویژه در فلسفه‌ی اسلامی معنای گوناگون دارد هویت پس از فلسفه، جایگاه ویژه‌یی در روان‌شناسی خاصه‌ی روان‌شناسی اجتماعی پیدا کرده است و انسان و شخصیت انسانی و گاه ویژگی‌ها و منش‌ها و مجموع عوامل باطنی انسان و نفسانیات او را بر پایه‌ی اثرات جامعه مورد توجه قرار می‌دهد و در روان‌شناسی جدید در نوعی پیوند با زیست‌شناسی کارایی جدید می‌یابد و دامنه‌ی سخن به سرشت، طبیعت، خلق و خوی و طبیعت کشیده می‌شود و در تحلیل‌هایی در پیوند با فلسفه بویژه «فلسفه‌ی اسلامی» مبحث دامنه‌دار «فطرت» را پیش می‌آورد.

بحث هویت در روانشناسی دامنه‌ی وسیعتری پیدا کرده و از معانی تزلزل در شخصیت و از خود بیگانگی ALIENATION و دور شدن از هویت را نیز در بر گرفته است و از منظر اجتماعی به معنای هستی و وجود شکل گرفته و مشخص، با دیگر همسان‌های خود متفاوت است و وجود «شکل گرفته‌یی» است که با تشخیص لحاظ شده و به علت

داشتن پاره‌یی «مشخصات» شاید بتوان آن را «هویت بالعرض» دانست. (صلیب جلیل ۱۳۶۶، جوادی ذبیح‌الله ۱۳۴۸)

۴- هویت و جامعه‌ی انسانی

جامعه‌ی انسانی همواره به گونه‌ی ترکیبی از افراد پیوسته و وابسته به هم در یک زیست مشترک به نظر می‌رسد. اما با نگاه‌های ژرف‌تر «کارکردهای اجتماعی» نظرها را بیشتر جلب می‌کند و افراد جامعه چون حاملان وظیفه‌های اجتماعی و عاملان کارکردهای جامعه ساخته شناخته می‌شوند. به دیگر سخن جامعه «میدان کارکردهای اجتماعی» است و سیمای هر جامعه در پیوند با شرایط جغرافیایی و موقعیت‌های تاریخی و مبتنی با نیازهای اجتماعی (انطباق، همبستگی، تداوم زیستی، مقبولیت و حقانیت و نظارت و همسویی) ترسیم می‌شود و بی‌تردید این امر برخوردار از قانونمندی جهان‌شمول است و در برخورد‌های جامعه‌ها با یکدیگر و ویژگی‌های فرهنگی، اصالت و کارایی می‌یابد و در فراگرد زمان با توانمندی‌های بیشتر تاریخی و استحکام ضابطه‌های اجتماعی «هویت» پیدا می‌کند و به مرور گروه‌ها، جماعت‌ها و ساکنان منطقه‌ها با حفظ صبغه‌های قومی و منطقه‌یی در ترکیب جدیدتر فرهنگی (=ملت) جای می‌یابند به تحقیق رسیدن جامعه‌ها به مرحله‌ی تعلق‌یابی‌های یگانه و پویا و سازنده در زمان‌های خاص صورت گرفته

است. جامعه‌ی قانونمند و نظام‌دار و هویت یافته‌ی فرهنگی، سیمای تاریخی «ملت فرهنگی» nation-culture را پدید آورده است و در راستای جغرافیای زیستی و جمعیتی خود، دارای سرزمین به نام «میهن» شده در مسیر زمان با باروری‌های فرهنگی در نوعی آمیختگی تاریخی ملت - میهن NATION-PATRIE تقدس آرمانی نیز یافته است. چپستی این هویت در «کیستی» آن که به گونه‌ی عناصر تشکیل دهنده هستند، شناخته می‌شود. فرهنگ و تمدن و دیانت و باورمندی‌های مردمی تاروپود هویت یک جامعه را پدید می‌آورد و اگر با مسامحه جامعه‌ی بزرگ ایران به جای ملت با معنای کهن و تاریخی، شناخته شود، هویت همواره بازگشت به اصل «ملیت فرهنگی» است که تاریخ مشترک (فرهنگی و سیاسی و اقتصادی) سرزمین مشترک یا میهن (ایران‌شهر، کشور یا دیوارهای سترگ=حدود و مرزها) دین و ارزش‌ها، زبان و آداب رسوم مشترک، ساختارهای سیاسی (مدنی) مشترک در چارچوب حکومت‌های منطقه‌یی (ملوک‌الطوایفی) یا سراسری (ایران شمول) حد و رسم آن را مشخص کرده است.

۵- هویت‌پذیری و گونه‌های آن

پذیرش هویت در جامعه‌های انسانی در ارتباط با «وظیفه»های اجتماعی است که مجموعه‌ی آن‌ها در نهادهای ویژه مورد بررسی قرار می‌گیرند. عمده‌ترین آن نهادها عبارتند از نهاد خانواده، نهاد آموزش و پرورش، نهاد ارزش (دین و باورمندی‌ها و پایبندی‌های دیگر...) این تفکیک نهادی زمانی کارایی و وظیفه‌یی و تکلیفی و کارکردی دارند که در هم آهنگی با دیگر

نهادهای آن میان حکومت و اقتصاد پدید آمده باشند و ساختارهای جامعه (نهادی یا اجتماعی) نه تنها در رقابت‌های آسیب زنده قرار نداشته باشند، بلکه همگامی و همسویی آن‌ها به حد متناسب با تحولات سالم اجتماعی رسیده باشد و در تعامل با جامعه‌های همجوار شیوه‌ی متعادل وجود داشته و کلیت جامعه از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری به دور باشد. هویت‌پذیری در زمینه‌های یادشده نوعی فرهنگ‌پذیری متحول است، یعنی در روند «انتقال فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر» آحاد جامعه فرهنگ آن جامعه را در صورت انتقال دقیق اجتماعی پذیرفته است. اما جهت انتقال دادن آن به نسل آینده باید نوسازی و تحول در آن پدید آید و در غیر این صورت جامعه بسته و ایستا و نازا خواهد ماند و طی چند نسل می‌تواند در جامعه‌های دیگر مستحیل شود.

هویت‌پذیری دارای گونه‌هایی است که مورد توجه جامعه‌شناسان و فرهنگ‌پژوهان قرار گرفته است.

الف) طبیعت و جغرافیا: با فضا و محیط طبیعی جامعه که به تحقیق ویژگی اجتماعی و فرهنگی یافته‌اند، «این همانی» برقرار می‌شود. منطقه‌ها، شهرها، بناهای تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی، کوه‌ها، دشت‌ها، رودها، دریاچه‌ها، دریاها چه آن‌هایی که در ایران کنونی قرار دارند (شهر اصفهان، کوه دماوند، دریاچه‌ی اورمیه و...) و چه آن‌هایی که در ایران فرهنگی جای دارند (شهرهای سمرقند و بخارا، آمودریا، بلندی‌های قفقاز، جزایر خلیج فارس و...) همه‌ی آن‌ها (فضای فرهنگی)^۵ در هویت‌پذیری انسان ایرانی دخالت دارند.

ب) ارزش‌های جامعه: ادیان و مذاهب بناهای دینی و مذهبی شناخت شخصیت‌های هر دین و مذهب، شیوه‌های ترویج اصل تسامح و تساهل در پدیدآوردن احساس تعلق و آشنایی با اندیشه‌های جدید جهانی و رواج روحیه گزینش و پذیرش و به مرور دانستن یا فرهیختگی در شکل بخشیدن به جنبه‌های معنوی هویت نقش عمده‌یی دارند

ج) دانش‌ها: آگاهی از دانش‌های گذشته‌ی جامعه و پیوند دادن دانش‌های جدید به آن‌ها به گونه‌یی که تصور نشود دانش‌های جدید در صحرای لم یزرع گذشتگان سر برافراشته است و ترویج دانش و آگاهی (درون مدرسه و برون مدرسه) در مسیر رفاه و آسایش افراد جامعه باید قرار گیرند.

د) هماهنگی و همه جانبه بودن: هویت باید همه جانبه باشد اصل اخلاق اجتماعی و برخاسته از فرهنگ جامعه (=تزکیه) همواره باید با اصل آموزش و برخورداری‌های علمی و جهانی (=تعلیم) هماهنگی پیدا کرده و هر فرد انسانی در جامعه (در مسیر تحصیل)، اصل تخصصی‌گرایی را به دور از اصل اونیورسالیسم UNIVERSALISME علمی نداند و از مجموعه‌ی فرهنگی برخورداری یابد.

ه) دوری از تضادها: یکی از آفت‌های هویت‌ناپذیری و آشفتگی‌های فرهنگی و ارزشی در جامعه تضادها و تناقض‌هایی است که در سطوح جامعه و در نهادهای گوناگون پدید می‌آید. در خانه و خانواده نوعی ارزش آموزش داده

می‌شود. (تلقینی یا تعلیمی) که با مدرسه متفاوت است و هر دو آن‌ها با آن چه در جامعه وجود دارد متمایز است و با تحلیل بیشتر معلوم می‌شود که **نظام حکومتی** خود شیوه‌های دیگری را (هویت رسمی) برنامه‌ریزی کرده است. این وضع نابهنجار با آن که با خودکامگی‌های حکومت (استبداد تاریخی) پیوند داشته، اما در ایران کنونی چشمگیری بیشتری یافته است.

نتیجه‌گیری

مفهوم فرهنگ و دفاع از فرهنگ‌ها و پاره‌فرهنگ‌های مردمی در دهه‌های اخیر پس از آشکارشدن هیبت ظاهری سلطه‌های مغرب‌زمین (امپریالیسم) و فروریختگی نظام اتحاد شوروی (توتالیترالیسم)، جایگاه ویژه پیدا کرد و مردم جهان در خانه‌های فرهنگی خود، تلاش کردند تا هویت تاریخی خود را بیش از گذشته پاسداری کنند و آن را بشناسند و به گسست و انقطاع گذشته پایان دهند و با برخورداری از دانش و مدنیت نوین جهان ساخته، حرکت‌های خود را شتاب ببخشند.

در مفهوم و حرکت جدید «خود شدن» جامعه، به دور از خودماندگاری‌های ارتجاعی جایگاه ویژه‌یی یافت و به دلیل همه‌سو بودن امر فرهنگی، تلاش برای خودشدن در فرآیند تاریخ جدید، نه تنها رویاروی واپس‌گرایی‌های گوناگون قرار گرفت، بلکه با بارور کردن پاره‌فرهنگ‌های قومی و منطقه‌یی، با کارایی و پایایی بیشتر، مقوم حیات ملی و میهنی گردید و همزمان با طرح هویت‌های گوناگون خودی (قومی- منطقه‌یی ملی و دینی)، همسازی‌های به دور از سلطه را در جهان نوید داد که از

آن به عنوان «هویت فرهنگی» یاد می‌شود.

هویت فرهنگی، یعنی ساخت فرهنگی جامعه که با گذشته‌یی پربار، همواره دارای تداوم تاریخی و تحول‌پذیری بوده است و در برخورداری جامعه از آن نخست افراد جامعه باید بدانند که بوده‌اند (شناخت ریشه‌های تاریخی) و در چه سرزمینی زیسته‌اند (شناخت مرز و بوم و خانه‌ی فرهنگی) و زمانی که این شناخت به طور کامل تحقق یافت، آن‌گاه باید حرکت فرهنگی خود را بازشناسی کنند و بدانند به کجا خواهند رفت و چه خواهند شد (شناخت آینده‌ی فرهنگی) این امر زمانی حاصل می‌شود که به مکانیسم رسیدن به امروز فرهنگی خود نیز آگاهی یابند و تا به این مرحله شناخت نرسند به هیچ‌وجه دانسته نخواهد شد که به کدام سوی در حرکت هستند (شناخت حرکت‌های فرهنگی).

بدین‌سان هویت به گونه نوعی احساس درونی افراد جامعه بر پایه‌ی شناخت‌های یاد شده در پیوند با قومیت، میهن، زبان، شعر و هنر، مذهب، آداب و رسوم و باورهای تاریخی شکل گرفته و برای هر نوع دگرگونی و سازندگی، توجه عمیق فرهیختگان و کوشندگان به آن لازم و ضروری است که گفته‌اند:

اندکی بر خود نگر تا کیستی ■

پی‌نوشت

- ۱- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی (تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران) ۱۳-۲۸ ص ۶۳۱
- ۲- صلیب جلیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه‌ی منوچهر صائمی، تهران، ۱۳۶۶+ جواد ذبیح‌الله، فلسفه‌ی جدید تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸
- ۳- FRIDRICH. W. SCHELIING
- ۴- EPISTEMOLOGIE
- ۵- ESPECE CULTURELLE